**طرح سریال**

**(مناسبتی ماه محرم)**

سیمرغ

**نوشته: عدالت فرزانه**

**13 قسمت 30 دقیقه ای**

**مقدمه:**

با توجه به فرارسیدن ایام محرم و لزوم تبیین روشن بینانه و تحلیل روز آمد این وقایع تاثیر بخش تاریخی، همچنین همراهی رسانه ملی باعزاداران حسینی جای چنین برنامه هایی در این ایام خصوصا از اول ماه محرم تا اربعین حسینی در رسانه ملی خصوصا در شبکه سبلان اردبیل که مهد تشیع وحسینیت است ضروری به نظر می رسد.

تبین مبانی و فلسفه عزاداری ونقش آن در حفظ و تثبیت دین مقدس اسلام ، تعمیق و تقویت مراسم عزاداری در مصائب ائمه (ع) ، گسترش تعلق و توجه به معصومین در میان شیعیان ،تلاش برای تقویت شعور حسینی در کنار شور حسینی ، ترویج فرهنگ ایثار،فداکاری، شهامت وشهادت و ترویج نذورات فرهنگی در این ایام می تواند از اهم اهداف برنامه سازی در این سریال باشد.

**معرفی کوتاه شخصیت های اصلی داستان :**

1-"**عطا**" جوان بی کس و کاری است که با کمک "کربلایی یدی" خیر سالخورده محل بزرگ شده است و اکنون مغازه آرایشگری دارد . اما چند وقتی است بخاطر کنسرتهایی که در مجالس عروسی داشته به شهرت رسیده و حالادیگر دست وبالش به کار نمی رود چون با تحریک دوستان ناباب ، مصرانه درگیر نقشه ای است برای رسیدن به آرزوهای واهی قبل از خدمت سربازی به نحوی از مرز خارج شود.

2- "**کربلایی یدی**" خیر سالخورده ای است که موسسه خیریه محل را اداره می کند ، پدر شهید است و رئیس کاروان زیارتی اما هر سال پول زیارت خود را صرف محتاجی کرده و نتوانسته به کربلا برود درست به همین خاطر بین مردم به کربلایی یدی مشهور است.

3- "**فیاض"** راننده اتوبوس بین المللی است که در یکی از سفرهای خود در پیچ تندی درست لحظه ای که اتوبوس درحال واژگونی بوده نام حضرت ابوالفضل را داد زده و از مرگ سهمگینی نجات پیدا کرده است برای همین اتوبوس و دار وندارش را نذر حضرت ابوالفضل می کند.

**خلاصه داستان:**

در کلانتری محل **کربلایی یدی** ، **عطا** را که بخاطر حضور در مجلس عروسی مختلط بازداشت شده با گذاشتن وثیقه آزاد می کند و او را با توضیح مسائل اخلاقی به موسسه می آورد این درحالیست که **فیاض** پس از پرس و جوهای زیاد به کربلایی یدی رسیده است.

عطا در حال خروج از موسسه است که بخاطر شنیدن حرفهای فیاض مکث می کند . فیاض راننده اتوبوس بین المللی است که نذرش بردن یک اتوبوس مسافر به کربلاست ، مسافران آرزومندی که توانایی مسافرت به کربلا را نداشته و در حسرت این زیارت می سوزند .

عطا با شنیدن نذر فیاض ، نقشه خروج از مرز به بهانه زیارت کربلا در فکرش جان گرفته و برمی گردد و ضمن ابراز پشیمانی از کارهای غیر اخلاقی خود از کربلایی یدی ، در یافتن آرزومندان کربلا برای این سفر زیارتی اعلام آمادگی می کند ، حتی دایی خیاط خود را مثال می زند که عمری بیرق دوز هیئات عزاداری است .

کربلایی یدی شک کرده است اما عطا دست فیاض را گرفته وبرای نشان دادن نمونه ای از این مسافران آرزومند پیش دایی اش می برد .

"دایی ناصر" بیرق دوز هیئت حسینی است که در طبقه دوم سرای قدیمی حاج یوسف اردبیل مغازه حقیر خیاطی دارد عطا در حال تعریف زندگی دایی ناصر است که به سرای حاج یوسف می رسند انگار چند روزیست که شهرداری بخاطر فرسودگی بنا و ایمنی ناکافی این بازارچه را تعطیل کرده و هرروز کسبه بازار برای تعیین و تکلیف کسب وکارشان جلوی بنر هشداری که شهرداری سر در بازارچه نصب کرده تجمع می کنند. دایی ناصر نیز بین این کسبه است عطا دایی اش را به فیاض نشان می دهد تا او را به سفر زیارتی که عمری برای ائمه و امام حسین بیرق دوخته دعوت کنند اما وضعیت زندگی وکسب و کار دایی دلیل کافی برای نرفتن به این سفر مقدس است. عطا دایی اش را کنار می کشد تا توجیهش کند اما دایی رضایت به این کار نمی دهد و فیاض برمی گردد اما عطا پیش دایی اش می ماند تا قضیه را حل کند. حال وهوای خاصی که در زندگی دایی ناصر وجود دارد و تعریف موقعیت های زیادی که برای سفر به کربلا برایش پیش آمده و او به خاطر اعتقادی که به مسئله دعوت دارد عازم نشده عطا را گیج کرده است . عطا این موقعیت را هم دعوت می داند و هم بهترین موقعیت برای زیارت .. دایی تا دل پسر خواهر بی کس خود را نشکند قول می دهد با حل و فصل کارهای اداری محل کارش با آنها عازم کربلا شود . عطا خوشحال از راضی کردن دایی پیش کربلایی یدی برمی گردد.

عطا با دیدن دربسته موسسه خیریه از درو همسایه پرس و جو کرده و دنبال کربلایی یدی که با فیاض پیش "ننه زهرا " رفته اند می رود ، مادر مفقود الاثری است که با دیدن عطا در قاب در اشک از چشمش سرازیر شده و او را تمثال پسرش می داند که نیست .. عکس پسر ننه زهرا که شباهت زیادی با عطا دارد ، کربلایی یدی و فیاض را متعجب کرده است.

ننه زهرا نذر کرده بود با فرزندش"رضا" به کربلا برود . رضا که بعد از سی سال هنوز خبری از او نیست ، اما آمدن عطا و شباهت خاصی که با پسرش دارد رغبت او را به سفر زیارتی برمی انگیزد ، عطا قول می دهد عین پسر او گهگاهی به این مادر چشم انتظار سربزند .

داستان زندگی "حاج قدرت" تاجر بزرگ فرش شهر را فیاض پیشنهاد می دهد. حاج قدرت که متاسفانه اعتیاد و تزریق تنها فرزندش "وحید "زندگی آنها را تحت تاثیر قرار داده است به طوری که راضی شده دار وندارش را خرج سلامتی تنها میوه زندگی اش بکند که این کار با کمک عطا در مشورت و راضی کردن وحید در رفتن به کمپ ترک اعتیاد برای درمان ، حاج قدرت را راضی به این سفر زیارتی و حتی کمک مالی به رفع مشکلات مسافران این سفر زیارتی می کند.

کربلایی یدی اینبار عطا و فیاض را پیش "عبدالله" می برد مردی که از قدیم قاسم خوان و بعد عباس خوان گروه شبیه خوانی محله معمار است که چند سالی ست از او خبری نبوده و الان جستجوی کربالایی یدی و عطا همراه فیاض ما را به روستایی دور افتاده می رساند که عبدالله با درد حنجره اش در آن برای امرار و معاش خود مشغول کشت و زرع است.

وقتی کربلایی مسئله دعوت آقا به این سفر زیارتی را مطرح می کند ، عبدالله گریه اش می گیرد که بعد از عمری شبیه خوانی حال و روزش این است و دیگر نمی خواهد زندگی اش را فدای اعتقاداتش کند و این دعوت را نمی پذیرد . عطا با کربلایی یدی وفیاض نا امید از روستا به شهر برمی گردند و ننه زهرا را می بیند که جلوی خیریه با قابلمه نهار منتظر پسرش عطاست. کربلایی عطا را مجبور می کند با ننه زهرا تا خانه شان برود . در راه عطا داستان زندگی عبدالله شبیه خوان را برای ننه زهرا تعریف می کند .

عطا برای تهیه عکس پاسپورت پیش پیرمرد عکاسی رفته است که سالها از هیئت ها و دستجات عزاداری و کاروان های زیارتی عازم مشهد و کربلا عکس تهیه کرده است و درحال تعریف داستان عکس هایی است که قاب کرده است .. عطا داستان اتوبوس زیارتی آرزومندان کربلا را برای او تعریف کرده و به او قول می دهد که نام او را نیز در لیست مسافران بنویسد. پیرمرد عکاس از شدت شوق گریه اش می گیرد و عطا با ذوقی که دارد پیش کربلایی یدی می آید که با حاج قدرت – تاجر فرش – پرونده "آقاصنم "مادری که به خاطر تهیه جهزیه دخترش رختشویی می کند هستند..کربلایی یدی خودش از حاج قدرت بخاطر معرفی این خانم زحمتکش تشکر می کند و از عطا می خواهد وانتی کرایه کند برای حمل یخچال وتلویزیون و یک سری وسایل خانه که حاج قدرت برای جهیزیه دختر آقا صنم خریده و عطا با بار کردن این وسایل به خانه آقاصنم می رود و حین تخیله بار متوجه حضور مردی نزول خور که آشنایی قبلی با او داشته درخانه آنها شده و متوجه می شود خواستگار دختر بی کس آقاصنم این مرد نمک به حرام است . قضیه را با اهل خانه در میان گذاشته وبرای اطمینان با آنها جهت تحقیق به محل سکونت این مرد می روند و با تک به تک خانواده های ازهم پاشیده بخاطر نزولهایی که این مرد داده دیدار می کنند .

یکی از این خانواده ها "زینال"مرد شرافتمند است که بخاطر پرداخت مهریه زنش از این مرد نزول خور پول قرض کرده و اکنون در زندان است . با پیشنهاد کربلایی یدی به خیر محل یعنی حاج قدرت راضی می شود در پرداخت نفقه و مهریه توافقی زینال کمک کند. عطا متوجه شده که زن زینال به تحریک مرد نزول خور درخواست طلاق داده و با دیدن زن زینال نقشه مرد نزول خور را برآب می کند و با پادر میانی سید رسول امام جماعت محله توسط کربلایی یدی این صلح اتفاق می افتد .

سید رسول امام جماعت مسجد محله بخاطر مریضی - ام اس - خانمش خانه دار شده و خودش را وقف همسرش کرده است . با پیشنهاد عطا آقاصنم که رختشوی خانه ها بود برای تیمار بیمار امام جماعت محل با مبلغی معین به کار گرفته می شود .

عده ای گمارده با موتور راه عطا را بسته و یقه اش را می گیرند که چرا کار مانع کار شیدا خانم شده در حالیکه عطا گیج موضوع است شیدا دختری با لباس ناجور ظاهر شده و از اینکه عطا آقاصنم را برای کار خانه امام جماعت پیشنهاد داده ناراحت است زیرا او قرار بود سر این کار برود . عطا قول می دهد کاری برای او انجام دهد و این موضوع را با کربلایی یدی مطرح کرده و از او می خواهد شیدا را ببیند .

عطا همراه فیاض از دعوت خانواده ای به خیریه برگشته اند که کربلایی یدی را درحال صحبت کردن با شیدا می بینند و این دیدار فیاض با شیدا نهال عشقی را در دل فیاض بوجود می آورد .

دوباره ننه زهرا برای پسرش عطا نهار آورده است و برای کربلایی یدی داستان زندگی "فرهاد" و "ائل آی" ، دختر وپسر عمویی که پیوندشان در اختلافات خانوادگیشان گره خورده است را تعریف می کند که با ریش سفیدی کربلایی یدی و سید رسول امام جماعت محله موضوع حل می شود و آنها با دعوت نامه ای که به این سفر زیارتی دارند قرار به عقد در کربلا را می گذارند

با تکمیل مسافران اتوبوس زیارتی توسط کربلایی یدی روز موعود فرا می رسد و فیاض اتوبوسش را دم مسجد مهیای سفر کرده است و مسافرانی که بار سفر بسته اند .. در حالیکه کربلایی یدی منتظر عطاست مسافران عجله دارند و اتوبوس کاروان تاخیر دارد و از عطا خبری نیست .. عطا را می بینیم با لباس سربازی پیچ کوچه با چشمان گریان شاهد رفتن کاروان زیارتی است ، چرا که از نقشه خود منصرف شده و با وجود فرصت خروج از مرز ، تصمیم به ماندن گرفته است و می خواهد به خدمت سربازی برود .